

بسم الله الرحمن الرحيم<sup>۱</sup>

## مقام دوم: دوران امر در اقل و اکثر بین اجزاء تحلیلی عقلی

مقام دوم در اقل و اکثر ارتباطی آنجاست که شک در شرائط واجب باشد یا به تعبیر علمی شک در اجزاء تحلیلی عقلی باشد.

### مطلب اول: توضیح محل نزاع

توضیح محل نزاع در این مقام این است که گاهی آن اکثری که مشکوک است جزء واجب تلقی می شود اگر وجوبش ثابت شود مثل سوره نسبت به نماز. گاهی آن اکثر مشکوک قید یا شرط واجب است مثلاً شک دارم آیا آنچه که واجب است نماز میت است بدون قید طهارت و وضو یا نه واجب، نماز میت است با قید طهارت؟

اینجا دو اصطلاح با نگاه به این موضوع خلق می شود:

**اصطلاح اول:** شک داریم طهارت شرط نماز میت است یا شرط نماز نیست، این عنوان خلق می شود شک داریم در شرطیت

طهارت برای نماز، شک در شرطیت، شک در اینکه طهارت قید نماز است یا نه؟

**اصطلاح دوم:** در بحث مقدمه واجب به تفصیل بیان شده است که هر شرطی در حقیقت اتصاف به شرط، جزئی از اجزاء آن

واجب است، لذا در هر شرطی می شود اینگونه تعبیر کرد در همین محل بحث، آیا نماز متصف و مقید به وضو واجب شده است یا نه؟ که در حقیقت این تقید به وضو می شود جزء نماز، همان عبارتی که در منطق خوانده ایم «**تقید جزء و قید خارج**».

به عبارت دیگر عقل که این شرط و مشروط را تحلیل می کند و رابطه این دو را می سنجد، می گوید آیا اتصاف نماز به این شرط وجود دارد یا وجود ندارد؟ با این نگاه بحث از شرائط واجب در حقیقت می شود بحث از جزء تحلیلی عقلی.

برای توضیح بیشتر محل بحث عرض می کنیم شرائط یا به تعبیر دیگر اجزاء تحلیلی عقلی از جهت کیفیت ارتباط شرط با مشروط

بر سه قسم است:

**قسم اول:** آن قید و شرطی که محتمل است دخیل در واجب و در مأموره باشد، وجود مستقل دارد از مقید و مشروط، دو وجود

مستقل با هم ضمیمه می شوند، مثل طهارت نسبت به نماز، تستر نسبت به نماز و استقبال قبله نسبت به نماز، که این شرط یک وجود مستقل است و در کنار مشروط قرار می گیرد.

**قسم دوم:** این قید مشکوک خارج از ذات مقید است ولی وجود مستقل در کنار مأموره نیست بلکه عرضی است که قائم به

مأموره است، وجود این قید محلش همان مأموره است، وجود مستقل مغایر با او در خارج ندارد، عرض و معروض هستند مثل قید ایمان نسبت به رقبه. شک داریم آیا مولا گفت «**اعتق رقبه**» یا گفته «**اعتق رقبه مؤمنه**»؟

**قسم سوم:** آن قیدی که ما احتمال می دهیم دخیل در مأموره باشد، با این مقید و مأموره نه دو وجود مستقل هستند مثل

طهارت و نماز و نه عرض و معروض هستند مثل قید ایمان نسبت به رقبه، بلکه وجود واحد است که این وجود واحد را عقل تحلیل می کند به دو وجود مثل ناطقیت نسبت به انسان، فصل نسبت به جنس.

**مثال شرعی:** روز عید قربان شک دارد مولا فرموده است «**ذبح ذبیحه**» مولا جنس را گفته است یا نه جنس را با فصل

گفته است «**ذبح غنما**» اینجا صفت غنمیت که در غنم فرض می شود فصل اوست، جنس و فصل، نه دو وجود مستقل هستند و نه عرض و معروض هستند یک وجود بیشتر نیست عقل او را تحلیل می کند به جنس و فصل.

**خلاصه کلام:** در شک در قید و شرط واجب است، این قید و شرط بر سه قسم است، گاهی این قید مشکوک وجود مستقل

است در کنار مأموره و مقید، مثل طهارت نسبت به نماز، گاهی رابطه آنها دو وجود هستند و عرض و معروض هستند مثل ایمان نسبت به رقبه و در مرتبه سوم این قید و شرط نه دو وجود مستقل هستند و نه عرض و معروض، صرفاً مثل فصل نسبت به جنس،

در مقام دوم در اقل و اکثر ارتباطی بحث ما فعلاً در دو قسم اول است. شک داریم آیا این واجب مقید به قیدی و مشروط به شرطی است یا نه؟ و آن شرط یا وجود مستقل دارد مثل طهارت نسبت به نماز و یا اگر وجود مستقل ندارد عرض است نسبت به معروض،

قسم سوم که شک در قید باشد ولی آن قید تحلیلی است در مقام سوم بحث می شود.

## مطلب دوم: وظیفه عملی در مقام دوم

در این مقام دوم اگر شک کردیم نماز میت مقید به وضو است یا نه؟ شک کردیم آیا مأمور به مولا رقبه است یا رقبه مقید به ایمان است، اینجا چه کنیم؟

**محقق خراسانی** می‌فرماید در این صورت برائت عقلی از قید جاری نمی‌شود، نمی‌توانیم بگوییم اصل نماز واجب است شک داریم در تقیدش به طهارت، این تقید به طهارت را نفی کنیم و بگوییم دلیل نداریم قاعده قبح عقاب بدون بیان جاری می‌شود.

**محقق خراسانی** می‌فرماید در صورت گذشته هم که شک در جزء خارجی بود مثل سوره نسبت به نماز هر چند ما آنجا هم گفتیم برائت عقلی جاری نمی‌شود ولی اینجا برائت عقلی اصلاً قابل تصور نیست. وجه آن این است که ایشان می‌فرمایند روشن است برائت وقتی جاری می‌شود که علم اجمالی منحل شود به علم تفصیلی و شک بدوی، آنجا نسبت به مشکوک قاعده قبح عقاب بدون بیان جاری می‌شود اما در ما نحن فیه شک در اقل و اکثر در این مقام برمی‌گردد به دوران امر بین متباینین و در دوران امر بین متباینین همه می‌گویند احتیاط واجب است.

**محقق خراسانی** می‌فرماید در حقیقت کلی طبیعی در خارج عین وجود فردش هست، این روشن است، در ما نحن فیه نماز با وضو اگر در خارج محقق شود آیا فرد مباینی هست با نماز بدون وضو یا فرد مباینی نیست؟ بدون شبهه اینها دو فرد مباین هستند با هم، رقبه مؤمنه در خارج غیر از رقبه کافره نیست؟ بدون شبهه این دو فرد مباین هستند، در دوران امر بین متباینین همه علمای اصول می‌گفتند احتیاط واجب است و اینجا هم دوران امر بین متباینین است. رقبه مؤمنه با رقبه کافره اینها دو فرد مباین هستند و اقل و اکثر نیستند و در قسم اول نماز با وضو با نماز بدون وضو این دو فرد مباین هستند، متباینین شدند و در دوران امر بین متباینین عقل می‌گوید باید احتیاط کرد، پس جای جریان برائت نیست.<sup>۲</sup>

**محقق خوئی** در **مصباح الاصول** ج ۲ ص ۴۴۶ از این دلیل **محقق خراسانی** دو جواب می‌دهند و نتیجه می‌گیرند بعد از این دو جواب، ما نحن فیه از دوران امر بین متباینین خارج است و همان اقل و اکثر است و یقین در اقل و شک در اکثر داریم قاعده قبح عقاب بدون بیان نسبت به اکثر جاری می‌شود.<sup>۳</sup>

۲ - كفاية الأصول جلد : ۱ صفحه : ۳۶۷: « وينبغي التنبيه على أمور : الأول : إنه ظهر مما مرّ حال دوران الأمر بين المشروط بشيء ومطلقه ، وبين الخاص كالإنسان وعامه كالحيوان ، وإنه لا مجال لها هنا للبراءة عقلاً ، بل كان الأمر فيهما أظهر ، فإن الانحلال المتوهم في الأقل والأكثر لا يكاد يتوهم هاهنا ، بدهاء أن الأجزاء التحليلية لا يكاد يتصف بال لزوم من باب المقدمة عقلاً ، فالصلاة - مثلاً - في ضمن الصلاة المشروطة أو الخاصة موجودة بعين وجودها ، وفي ضمن صلاة أخرى فاقدة لشرطها وخصوصيتها تكون متباينة للمأمور بها ، كما لا يخفى».

۳ - مصباح الأصول (مباحث حجج و امارات- مكتبة الداوري) جلد : ۱ صفحه : ۴۴۶ : «و استشكل صاحب الكفاية (ره) في جريان البراءة العقلية فيه وفي سابقه بدعوى أن جريان البراءة في موارد دوران الأمر بين الأقل والأكثر مبني على انحلال العلم الإجمالي بكون الأقل متيقناً على كل تقدير. والمقام ليس كذلك لأن وجود الطبيعي في ضمن المقيد متحد معه بل عينه خارجاً، و وجود الطبيعي في ضمن غيره مما هو فاقد للتقيد مباين له، فلا يكون هناك قدر متيقن في البين لينحل به العلم الإجمالي و تجري أصالة البراءة.

و فيه (أو لا)- ان الملاك في الانحلال جريان الأصل في بعض الأطراف بلا معارض، كما مر مراراً. و المقام كذلك، فان تعلق التكليف بطبيعي الرقبه المردد بين الإطلاق بالنسبة إلى الإيمان والكفر أو التقيد بخصوص الإيمان معلوم و هذا هو القدر المتيقن. إنما الشك في خصوصية الإطلاق والتقيد، و حيث أن في الإطلاق توسعة على المكلف لا ضيقاً و كلفة عليه، فلا يكون مورداً لجريان الأصل في نفسه، فتجري أصالة البراءة عن التقيد بلا معارض.

و (بعبارة أخرى) المراد من كون الأقل متيقناً الموجب لانحلال العلم الإجمالي ليس هو المتيقن في مقام الامتثال، كي يقال أن وجود الطبيعي في ضمن المقيد مباين مع وجوده في ضمن غيره، فلا يكون هناك قدر متيقن، بل المراد هو المتيقن في مقام تعلق التكليف و ثبوته. و لا ينبغي الإشكال في وجود القدر المتيقن في هذا المقام، فان تعلق التكليف بالطبيعي المردد بين الإطلاق و التقيد متيقن. إنما الشك في خصوصية الإطلاق و التقيد فتجري البراءة عن التقيد بلا معارض على ما ذكرناه مراراً.

و (ثانياً)- ان هذا الإشكال لو تم لجري في الشك في الجزئية أيضاً، و ذلك لأن كل واحد من الأجزاء له اعتباران: (الأول)- اعتبار الجزئية و ان الوجوب المتعلق بالمركب متعلق به ضمناً. (الثاني)- اعتبار الشرطية و ان سائر الأجزاء مقيد به، لأن الكلام في الأقل و الأكثر الارتباطيين، فيكون الشك في الجزئية شكاً في الشرطية بالا اعتبار الثاني. فيجري الإشكال المذكور، فلا وجه لاختصاصه بالشك في الشرطية».